

شهید مرتضی جمالی



ساختمان جامع سروادان و دوازدهمین استان بوئکر

نام پدر	خضر
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	اروندروود
مسئولیت	روحانی
نوع عضویت	روحانی
شغل	روحانی
تحصیلات	—
مدفن	چاه پیر

زندگینامه

نامش مرتضی بود ، در کوچه های خاکی روستای چاه پیر از توابع شهرستان تنگستان بال و پر گشود تا زمانی اینگونه افلاکی شود . از همان سال تولد (۱۳۴۴ ه . ش) که دیده به جهان گشود ، با فقر همبازی بود . و بامحرومیت یار دبستانی . از همان کودکی درس رنج و سختی را طی کرد . تا کار آزموده و کالای ارزشمندی برای بازار فروش کالای جان و دل باختگی باشد . « فاستبشرو بیعکم الذی بایعتم به ... » .

روستای چاه پیر با مردم زجر کشیده و تلاشگر ، چون جزیره ای دور افتاده مورد بی مهری قرار گرفته بود . از لحاظ امکانات و بهرمندی ها پائین ترین ملزومات رفاهی را نداشت . مرتضی با اینکه بیش از پنج کلاس امکان ارتقا تحصیلی در محل زندگی خود نداشت . پس از اتمام دوره پنج ساله ابتدائی در مدرسه تقوی چاه پیر دوره سه ساله راهنمائی را در خارج از روستا با دربدری و تلاش خستگی ناپذیر به پایان رسانید . شهید مرتضی جمالی در طول دوره تحصیلی ابتدائی و راهنمائی سر آمد بود . او به عنوان شاگرد ممتاز وارد دبیرستان نمونه شبانه روزی توحید شیراز شد . این دبیرستان از معتبر ترین دبیرستان های سطح کشور است که فقط دانش آموزان نخبه و برجسته فرصت ادامه تحصیل در آن را دارند . دوران چهار ساله دبیرستان را با موفقیت پشت سر گذاشت و آماده آغاز فصل بالندگی و رشد در سطوح عالی تحصیل شد .

سر پر شور و دل شیدائی مرتضی ، پذیرای چیزی جز معرف بلند آسمانی اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم نبود . او با وجود آنکه در دانشگاه ملی در رشته معماری ساختمان و دندانپزشکی قبول شد ، حاضر نشد محفل پرفیض آسمانیان روی زمین که تنها در آشیان آل محمد «ص» قم یافت می شد را رها کند .

روحش در پای تفسیر قرآن آیت الله جوادی آملی به اهتزاز در می آمد و در آسمان لایتناهی عشق ، با او به پرواز می رفت . مرحله به مرحله می رفت تا دروس سطح حوزه را در مدتی کوتاه طی کند . او در هنگام ذکر مصیبت آقا و مولایش حسین (ع) تا مرز تخلیه روح می رفت . شبانگاه که در و بام مدرسه علمیه رسول اکرم «ص» شهر قم را تاریکی و سکوت فرا می گرفت ، در میان ستاره های عاشق و شب زنده دار ستاره مرتضی تلالوئی درخشان داشت . به نقل از رؤیای صادقه اش می گفت « جایگاه مرا به من نشان داده اند » .

عشق آتشینش او را از حجره بیرون کشید و همچون دفعات مکرر پیشین بی آنکه خانواده و دوستان را خبر کند ، قم را با همه درس و بحث هایش رها کرد و به سرزمین پرواز رهائی (جبهه) هجرت کرد و آماده کوچ آسمانی شد . آنچنان که آرزو می کرد تا جزو شهیدان گمنام باشد پیکر پاک و آسمانیش در غرب اروند ماند تا آخرین زائده های زندگی مادی اش را از خود برهاند و آرام و رها در آسمان بی کران شهادت بال گشاید . و این سان بود که عملیات کربلای ۴ پل پروازش شد تا سال ۶۵ به لقا یاران همسفر و مقام نظر به وجه الله رسد .

در تواضع و فروتنی انگشت نما بود و در کتمان میزان اخلاق و درجات والایش مشهور بود . بالاخره پس از یازده سال پیکر پاک و خوش بوییش را در دامن همیشه داغدار مادرش برگشت تا سر خود را بر روی تابوتش نهد و داغ تازه را فرو بنشاند .

وصیت نامه

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقاً من التورات والانجيل و القرآن ومن اوفى به عهده من الله فستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم.

خدا جان و مال اهل ايمان را به بهای بهشت خریداری می کند. آنها که در راه خدا جهاد می کنند و دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند. این وعده قطعی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و چه کسی از خدا وفاتر به عهد است؟ ای اهل ايمان، شما به خود در این معامله بشارت دهید این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و پیروزی و فیض بزرگی است.

مرغ باغ ملکوتی نی ام از عالم خاک چندروزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکویت پروبالی بزنم

به نام خدای هستی بخش، خدای پیروزی دهنده مسلمین بر مشرکین، خدای داور، خدای حکیم، خدای قهار، خدایی که حیات و مماتم به دست اوست. به نام آن یگانه محبوب و بی همتا. به نام او که نامش آرام بخش هر دردی و تشفی هر رنجی است. به نام او که یادش آرامش دهنده قلب هاست الابد ذکر الله تطمئن القلوب. خدای رحمان و رحیم، قادر و توانا. خدای منان که بر ما منت نهاد و این نعمت بزرگ را ارزانی داشت. اکنون قافله عشق در حال حرکت و قافله سالار سرود رهایی می سر آید، نغمه های عشق و ظفر در این وادی به صدا در آمده و راست قامتان جاودانه تاریخ می روند تا بر بانیان ستم و تبااهی که بر این کشور ناختمند را نابود سازند. آنان که چکمه های سیاهشان و باچهره ای پر از خشم و کینه و شقاوت بر این ملت تازیدند. آنان که می خواستند، نگذارند نهال نو پای جمهوری اسلامی به ثمر برسد. اما فضای ایران اسلامی آکنده از گلبانگ شور و ایمان جوانان میهن اسلامی است. اینجا منور شده به چهره های نورانی و ملکوتی شهدا.

بانگ الرحیل کاروان برگوش ها نواخته شد. اینک جای ماندن نیست. باید رفت. باید رفت و در وادی عشق و ایثار جای گرفت و این تاریک خانه را به روشنی مبدل کرد. اما شما امت شهید پرور! من خود را کوچک تر از آن می دانم که با شما مردم ایثارگر و فداکار پیامی داشته باشم. اما من باب فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین با شما عزیزان سخن می گویم. قدر قلب امت، خورشید تابناک ولایت را بدانید. همواره به جان این عارف الهی دعا کنیم، هرگز او را تنها نگذارید. امر پیامبر گونه اش را اطاعت کنید و خدای را همواره سپاس گوئیم که از برکت وجود این ولایت و این نظام مقدس اسلامی، از چنگ دیو صفتان آزاد شدیم. روحانیون خدمتگذار انقلاب اسلامی را همواره دعا کنید و حمایت خود را از آنها دریغ ندارید. تقوای الهی را که یگانه راه رسیدن به آن محبوب بی همتا است، سر مشق زندگی خود قرار داده که همانا راه صلاح رستگاری تنها با تقوی میسر می گردد. طلاب و روحانیون عزیز خود را به سلاح علوم و معارف اسلامی و سیاسی مجهز کنید که آینده اسلام و انقلاب وابسته به وجود شماست. در صحنه باشید. نگذارید که بار دیگر شیاطین بر امت اسلامی حاکم شوند. امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنید. سخن دیگرم با شما دانش آموزان است. شما که در پشت جبهه و در سنگر مدارس به این انقلاب عزیز خدمت می کنید. برادران عزیز! تعهد و تخصص دو کلمه تفکیک ناپذیرند. درس خود را هرگز فراموش نکنید. تحصیل را فقط برای رضای خدا انجام دهید. اگر تحصیل فی سبیل الله نباشد، یک حجاب ظلمانی می شود که جلوی رسیدن به خدا می گردد.

برادران عزیز! قدر خود را بدانید که در این مقطع زمان قرار گرفته اید. وقت خود را غنیمت شمارید و این گوهر گرانبها را برای تهذیب و تحصیل در جهت رضای خدا بکار گیرید. برادران عزیز دلتان برای روستا ها بسوزد و درد

و رنج های آنان را در دل احساس کنید . برای بر طرف کردن آنها عملاً قیام کنید ، که انشاءالله جهاد شما از جهاد ما بالاتر است . و اما پدر و مادر عزیزم! شما که در تربیت من بسیار زحمت کشیدید . من واقعا شرمنده ام که در مدت حیاتم نتوانستم به شما خدمتی کرده و زحمات شما را جبران نمایم . برایم گریه نکنید، افتخار کنید که خداوند چنین نعمتی به شما داد که از عهده تربیت من بر آمدید و فرزند خود را به اسلام تقدیم کردید.

پدر و مادر عزیز! دنیا سرابی بیش نیست . سایه ای ابری است که فوراً زائل خواهد شد و از زیر آفتاب سوزان بیرون خواهد آمد . باید برای آفتاب فردا فکری کرد.

بهشت و لقاء حق را به ارزانی نباید فروخت . بهای بهشت جان من است . چه بهتر که خونین پیکر در لقا[□] یار رفتند و آنجا شاهد دیدار جمال یگانه محبوب بودن . پس به جای این که مردم ، شما را تسلی خاطر دهند، شما به آنها روحیه دهید . دنیای فانی جای ماندن نیست و گشتزاری است برای آخرت چه بهتر که مرگ سرخ را انتخاب کرد . لازمه فداکاری ، خون دادن است . برادران و خواهران عزیزم ! نماز و روزه خود را هرگز فراموش نکنید . در تهذیب نفس بکوشید و نگذارید شیاطین به این دل شما راه یابند . وزینب وار و حسین گونه پیام خون شهدا را به جهانیان برسانید . و اگر خدا این شهادت را قبول کرد خوشحال باشید که از چنین نعمتی برخوردار شده ام.

ای خدای بزرگ ! ای معبود ! ای معشوق ! ای کسیکه شریان قلبم بنام تو می تپد . تو خود بر احوال این بنده حقیر آگاهی . یک ترحمی بر احوال این بنده گنهگار نما و مرا به خیل شهیدان کربلا پیوندد . ای رب جلیل ! ای آن کسی که در همه حال صدایت می زنم ! ای معبودی که شبها پیشانی عبودیت را برای ستایش تو بر زمین می سایم ! ای آن کسی که به ما نعمت انقلاب اسلامی دادی ! تو خود این رهبر بزرگ امت اسلامی ایران را یاری فرما .

ای پرچمدار کربلا وای قافله سالار شهیدان وای حسین عزیز! اکنون جوانان ما برای زیارت قبر شریف و ادامه خط سرخت پیا خاسته اند ، آن ها رایاری کن .

ای آقا و ای مولای ما ! ای صاحب الزمان(عج) ! ای آنکس که امداد های غیبی ات ، رزمندگان اسلام رایاری می فرماید . تو خود تا ظهورت فرمانده آنان باش .

اگر قطعه قطعه ام کنند و فقط یک رمق برایم باقی بماند با خون خود نام خمینی را بر زمین نقش خواهیم بست .

از همه شما می خواهم ، آنگاه که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت و شما نغمه سریان عشق با محبوب بی همتا راز و نیاز می کنید . برای این حقیر نیز دعا کنید . که محتاج ترین افراد آنانی هستند که در بستری از خاک آرمیده و دیگر فرصت سخن گفتن با محبوب نیست . در همه مراسم از مردم برایم حلالیت بطلبید . کسانی که به گردنم حق دارند به دفتر آقای پسندیده مراجعه کنند . مقداری پول احتیاط ، بابت ۶ روز روزه بدهید . و احتیاطاً ۱۰ الی ۱۵ روز روزه بگیرید و اگر توانستید نماز بخوانید . از خوانندگان التماس دعا دارم . مرا با خواندن سوره الحمدی شاد نمائید .

خاطرات

چند برگی از دفتر خاطرات شهید ادیب و فاضل مرتضی جمالی

توضیح: جهت جلوگیری از هرگونه مبالغه و اغراق این چند برگ خاطره عیناً بدون دخل و تصرف از دفتر خاطرات شهید نگاشته شده است. بنابر این اشکالات نگارشی ناشی از فضا و موقعیت خاص شهید در لحظه انشا^۱ خاطره بوده است.

ای خوشا آنان که با فرق خونین در لقای یار رفتند. سر جدا پیکر جدا، در محمل دلدار رفتند شبهای حمله است و یاران روح الله پیش می روند و سربازان صدیق امام در بستر شهادت آر میدند. خوشا به سعادتشان. لحظه های انتظار و اضطراب می گذرد. هر لحظه تپش قلبمان زیاد می شود و نفسها تندتر می شود و از یک طرف عشق به خلود، زیستن و رفتن در لقا^۲ یار و از یک طرف ترس از گناه، اما هر لحظه ترس زیاد می شود که نشاید که خدا گناهان ما را نبخشد و از دنیا برویم. اشک های چشمان بر گیسوانمان جاری می شود و پیشانی عبودیت بر خاک مالیده می شود و دست دعا بلند می شود. صدای دعای اللهم ارزقنا توفیق شهادت فی سبیلک بلند می شود.

انسانهای گنهگار از سرنوشتی که در پیش دارند گریانند انسانهای پاک خوشحال از اینکه لحظات رسیدن به یار فرا می رسد. تدارک حمله در مراحل بعد آماده می شود و هر لحظه صدای یارب ها بلند می شود. اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعدالمعصیه ... ای خدای بزرگ ای معشوق و معبودم ای آن کسی که هر لحظه صدایت می زنم به بزرگی خود به رحمانیت به خون شهدا قسم گناهان ما را بیامرز و ما را به خیل شهیدان اسلام پیوند. ای رب متعال تو خود حافظ رهبر ما انقلاب ما و پیروان امام باش، تا پرچم اسلام را بر سراسر جهان به اهتزاز در آورند. ای معشوق! ظهور مهدی «عج» را هر چه زودتر نزدیک فرمای تا مظلومان جهان به حق خود برسند. ۲۰/۱۱/۶۱

شب ۱۲/۱۲/۶۱ در این شب پس از روزها در اردوگاه منتظر بودن به ما قول دادند که به خط برویم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکوش پروبالی بزنم

بعد از این که نماز مغرب را خواندیم بوسیله □□□ ما را اعزام به خط کردند. در خط ۲ ما را پیاده کردند و در آنجا خوابیدیم تا ساعت ۱۲ شب، در ساعت ۱۲ شب بوسیله تویوتا به خط اعزام شدیم و شب آنجا خوابیدیم و ساعت ۵ ما را بیدار کردند. برای نگهبانی من و پهلوانی در یک سنگر نگهبان بودیم. و شب هم در زاغه پهلوی هم خوابیدیم. شب شد و جای ما تغییر

کرد و آمدیم پشت دره یک سنگر پیدا کردیم و در آن سنگر دو نفر ارتشی بودند که هنوز نرفته بودند. خلاصه ما وسایل خود را در آنجا گذاشتیم و آن روز را با برادران ارتشی سپری کردیم. عصر شد و برادران ارتشی رفتند و من و نادر پهلوانی و محمد جواد بنافی و اسماعیل افراش و اسدالله صدر زاده ما پنج نفر با هم بودیم. و شب ساعت ۱۱/۵ بلند شدیم و برای نگهبانی من و اسدالله صدر زاده همسنگر شدیم و با هم نگهبانی دادیم. در ساعت ۵/۲ نگهبانی ما تمام شد و آمدیم خوابیدیم. صبح بلند شدیم، نماز خواندیم و صبحانه خوردیم و من چندنامه نوشتم و صبح ۱۳/۱۲/۶۱ از خواب بلند شدیم و نماز خواندیم و برادر پهلوانی رفت صبحانه آورد و پنج نفری با هم صبحانه خوردیم، مقداری نان و حلوا بود. در آن موقع پهلوانی با صدر زاده شوخی کرد و صدر زاده استحمام کرده بود. پهلوانی به افراش گفت سر جای تو یعنی داخل اتاق حمام کرده و شوخی می کرد که توپخانه دشمن شروع کرد. چند گلوله به آن طرف و این طرف دره انداخت. بچه ها رفتند بیرون، نگاه کنند. بعد خمپاره زد

بنافی پرید بیرون ، بنافی گفت بچه ها بیایید نگاه کنید خمپاره در دره زد . من داخل نشسته بودم و داشتم داخل کوله پشتی لباسهایم را مرتب می کردم و اسماعیل هم در سنگر دراز کشیده بود و در فکر بود. خمپاره بعد زد ۲ متری سنگر ، بچه ها پریدند داخل سنگر و خمپاره بعدی در سنگر خورد و برادر بنافی و برادر صدرزاده که در سنگر بودند.

ترکش خوردند و من دیدم یک مرتبه در سنگر تاریک شد و فوراً خود را بیرون انداختم و رفتم خبر دادم ، گفتم بچه ها شهید شدند و سریع آمبولانس بیاورید . آمبولانس آوردند و برادر بنافی از ناحیه سر و برادر پهلوانی از ناحیه سر زخمی شدند . که نصف سر این دو نفر را با خمپاره برد و این ها این دو نفر شهید شدند و برادر صدر زاده از ناحیه شکم ترکش خورد که روده هایش بیرون بود و داشت ناله می کشید .

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند روبه صفتان زشت خو را نکشند

آری برادران عزیزمان فرشته عشق (شهادت) را در آغوش گرفتند . وای خوش به سعادتشان . و اکنون که می خواهم قلم نارسایم را روی کاغذ بیاورم و از آنها تجلیل کنم . نمی توانم ، نمیدانم از کجا شروع کنم از اخلاقتان یا نمازتان ، بخدا این قلم نارسایم نمی تواند از آن ها تجلیل کند اینان به بهشت برین که وعده آنها بود رسیدند . و در آن اوج گاه کبریائی در آن بارگاه عظمت آرمیدند . آری اینان با خون خود زمین ایران را لاله گون کردند . دمی در سوگ اینان بنشینم یا نه ، ولی این ها که سوگ ندارند. این ها شهید شدند . اینان در بهشت منعم هستند . آری ۳ نفر از همسنگران عزیزم را از دست دادم ، شب اول با برادر شهیدم پهلوانی نگهبانی دادم و شب دوم با برادر صدرزاده نگهبانی دادم . آری برادر شهیدم بنافی و پهلوانی چه اخلاق نیکویی داشتند ، از چهره آنها نور می بارید . همیشه خندان بودند و در حال شوخی بودند . چقدر خوشرو بودند آری اینان شهید می شوند . آری شهیدان فراز قله تقدیر را بر یم توحید گذاشتند . و ناقوس بیداری را به صدا در آوردند و در معراج به اوج آسمانی سفر کردند و از کالبد خاکی خود بیرون آمدند و جان را تقدیم معشوق کردند بنگریم که چگونه فرزندان ابراهیم ، اسماعیل وار به قربانگاه عشق می شتابند . می روند تا ایمان نرود . می میرند تا اسلام نمیرد . آری اینان طلایه داران صبح ظفرند .

یادشان گرامی و روحشان شاد باد . ۱۳/۱۲/۱۳۶۱ جمالی

آخرین برگ یادداشت شهید ادیب و فاضل مرتضی جمالی در واپسین لحظات قبل از عروج تا ابدیت و پرواز تا ...

پس از روزها ، در یک غروب گرم که تشعشعات خورشید هنوز بر زمین می تابید ، آهنگ سفر کردم . سفری مسرت آور نغمه های سرود ظفر بر زبانم جاری می شد ، سرود پیروزی را می خواندم . به سفر رفتم ، آنجا پرندگان را دیدم که در حال پرواز گرد معشوقند . آنجا صفا دیدم ، محبت دیدم ، در آن روزها که در کانون گرم خانه بودم از دوستان این طور صفا ندیده بودم .

آن روز فرا رسید . روزی که روزها منتظرش بودم . گروهی را می بینم که وضوی خون گرفته اند و سر بر سجاده عشق نهاده اند . با اشک های چشمشان غسل پرواز کرده اند و غباری که بر صورت هایشان افتاده را با اشک هایشان پاک می کنند . گل های بهاری از شرم در غنچه ها خفته اند .

معشوق در انتظار است که پروانه اش به سوی او پر گشاید . قافله ای را می بینم که کمر بند خلیفه الهی برتن بسته بر قلبش امام و در دستش قرآن گذاشته ، در دستش ذوالفقار گرفته پاهایش را بر زمین میخکوب کرده چشم هایش را به اوج نقاط خصم افکنده است . اما خود را می بینم که چیزی ندارم و دوستانم را می بینم که در پروازند. در پرواز عشق ، در پرواز رسیدن به اوج ، اما خود هنوز اندر خم یک کوچه ام . پرواز دوستان را شاهدم که چگونه لبخند زنان پرواز می کنند و فرشته سعادت را در آغوش می گیرند . یارب ! نظر کن ، پرندگان پرواز کردند به

من بال پرواز ده! به من قدرت پرواز ده فرمانده دهانش را باز می کند، به دهانش می نگرم، انگار حرف از پرواز است. حرف از عشق است. صدایش بلند می شود. گردان ۹۰۳۱ آماده پرواز باشد. برقی از شادی بر دلم افتاد. از شادی در پوست خود نمی گنجیدم. برادرم شاهد پروازم است. می گویم، برادر تو بعد از من می کشی بار رسالت بر دوش؟ به هوش باش خود را بشناسی؟ به مذهب فکر کن و به مردم فکر کن! که انکار تمام حرفهایی که باید می زدم اما نزد دل برادرم نشست. با آن لبخندی که گویای آخرین وداع است. گفت ای برادر پرواز کن! اسلحه ات را به من ده تا بر سینه بفشارم و بر آن بوسه زنم. و رسالت تو را بلکه رسالت خودم را بر دوش می کشانم. برو خدا به همراهت! برو، برو به قافله ابا عبدالله الحسین پیوند. برو عباس و علی اکبر و اصغر در انتظارند. برو که حسین(ع) سفره شادی تو را پهن کرده است. برو که ملائک آماده سجده بر خاک

پای تواند. برو، برو، برو!

چند کلامی از سجایای اخلاقی شهید مرتضی جمال

دوست ندارم چیزی از او بگویم یا بنویسم زیرا یقین دارم که او نمی پذیرد. زیرا که در تمام عمر لحظه ای خودستائی نکرد و تعریف و تمجید از زبان هر که بود، نمی پسندید.

کمتر حرف می زد و خلوت را بیشتر از جمع می پسندید. نوشتن را دوست می داشت و سعی می کرد از کوچکترین لحظاته استفاده کند. در پی سیر و سلوک بود، اما هرگز از خود تعریف نکرد. نگذاشت لحظه ای غرور یا برتری احساس کند. تنها چیزی که از او شنیدم این بود که در رؤیای صادقه جایگاهم را به من نشان داده اند.

همین بس، بیشتر روح پاک و زنده و فطرت فروتن خاکی اش را نیازم.

او هرگاه فرصت می کرد، دست به قلم می شد. یادداشت می نوشت یا بوسیله قلم و دفتر درد و دل می کرد. شهید نویسنده کتابی است که طرح روی جلد آن را خودشان طراحی و رنگ آمیزی کرده. این کتاب با نام «تحلیلی بر نقش گروههای سیاسی در انقلاب اسلامی ایران» به صورت دست نویس به خط مبارک این شهید گرانمایه در نزد خانواده بزرگوارشان موجود است.

بند های از مناجات و دست نوشته های شهید ادیب فاضل حجت الا سلام مرتضی جمال مورخه ۲۱/۶/۶۲

پروردگارا مرا هدایت فرما که جز در راه تو گام برندارم. آنچه بر کاغذ می آورم حکایت از درد درونی من است. آن را پذیرا باش! پروردگارا! کمکم کن تا آنچه انجام می دهم فقط و فقط برای رضای تو باشد و خیر و صلاح خود و بندگان تو در آن باشد! ای خدای بزرگ! درد دل بسیار است و دلی را که دردم دوا کند پیدا نمی کنم! خدایا دستم را بگیر دارم غرق می شوم، دارم نیست می شوم، دارم بسوی مرداب و منجلاب پیش می روم و در باتلاق نیستی فرو می روم!

خدایا دردهایم را با که نجوا کنم که غیر از تو فریادرسی ندارم و مرا رها نکن و مرا به خود وا مگذار که هر لحظه اگر به خود رها شدم حائل بین من و تو زیاد می شود و می دانم که این را تو عزیزترین، نیز دوست نمی داری!

الله! ترحم فرما که جسم نحیف نمی تواند آتش عذاب تو را تحمل کند و روح ضعیف نمی تواند درد فراق تو را تحمل نماید. خدایا! من نمی توانم تحمل کنم که من باشم و رهبری (امام خمینی) نباشد. خدایا! تو این پیر جماران

را تا انقلاب مهدی برای ما نگهدار! ای هستی بخش تمام نیستی ها! یک هستی به من ده که دل به عشق تو بندم. از قیدها آزاد شوم و در عشق تو حل شوم. خدایا! تو خود شاهدی که منافقان دیو صفت چه بر سر ما می آورند و چگونه در فعالیت دوستان مخلصت سنگ اندازی می کنند، هر لحظه به حيله ابي تازه حيلت می کنند خدایا توطئه آنان که « فی قلوبهم مرض یا اولئک کالانعام بل هم اضل » هستند را به خودشان بازگردان!

ای خدا! چه افراد عزیزی بودند که زندگی با پیچ و خمهای آنها را به خود مشغول کرده و دنیا با هوسهای دلفریب و جاذبه های دروغینش آنان را اسیر کرده و با دغدغه ها و گرفتاری هایش آنان را به بی ثباتی و اضطراب و نا آرامی کشانده است. خدایا بدادم برس و نگذار لحظه ایی از تو دور شوم.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران